

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Ideological

مسائل ایدئولوژیک

یادداشت:

تهاجم همه جانبه ای را که امپریالیزم با تمام شدت وحدت علیه مردم ما به پیش می برد، به جنگ توپ و تانک محدود نگریده در سایر عرصه ها نیز به وسیله اعمال خویش هست و بود مردم ما را زیر حمله قرار می دهد. از آن جمله با استفاده از فقر روز افزون مردم و بر پایه جنایاتی که اسلام سیاسی در افغانستان مرتکب آن گردیده، مسیونر های مذهبی در حمایت کشور های متجاوز به تبلیغ ادیان خویش و اسلام زدائی آشکار اشتغال دارند؛ تا باشد با تغییر دین اهداف خویش را برآورده سازند. هر چند می توان در حدی دین را امر خصوصی افراد دانسته، تصمیم گیری در مورد آنها نیز امر خصوصی تلقی نمود با آنهم اهمیت تصمیم گیری آگاهانه ما را برآن داشت تا این نوشته ارزشمند را در اختیار شما خوانندگان گرانقدر قرار دهیم.

پورتال AA-AA

کارل کانوتسکی

ترجمه: احمد خزاعی

## بنیادهای مسیحیت

به ادامه گذشته

دفتر نخست: شخص مسیح

بخش سوم: مجادله بر سر مفهوم مسیح

هسته واقع گرایانه گزارش های مسیحیت نخستین در باره ی مسیح در بهترین حالت بیش از آنچه که تاسیتوس به ما می گوید نیست: و آن این است که در زمان تایبریوس پیامبری اعدام شد که فرقه مسیحیان با الهام از او شکل گرفت. در این مورد که این پیامبر چه می کرد و چه آموزش هائی به مردم می داد، هنوز که هنوز است، نمی توانیم هیچ چیزی که قطعی باشد بگوئیم. بی گمان شور و غوغائی که گزارش های مسیحیان نخستین وصفش را می کنند نمی توانسته است از این گزارش ها ناشی شده باشد، و گر نه یوسفوس، که این همه چیزهای پیش پا افتاده را روایت می کند، بدون شک در مورد آن چیزی می گفت. تبلیغات مسیح و اعدام او کوچک ترین توجهی از سوی معاصرانش را به خود جلب نکرد. اما اگر مسیح حقیقتاً فردی تهییج گر بود که یک فرقه او را قهرمان یا مرشد خود می دانست، اهمیت شخص او با رشد فرقه مزبور می بایست افزایش می یافت. اکنون هاله ای از افسانه ها حول این شخص شروع به شکل گرفتن کرد، مؤمنان دو آتشفشان شروع به این کردند که هر چه دلشان می خواست که مرشدشان گفته باشد، در تار و پود این هاله بیافند. هر چه بر عمر این جریان آرمائی کردن اضافه می شد، جریان های موجود در درون این فرقه بیشتر سعی کردند آن خصیصه هائی را که در نظرشان گرامی بود به تصویر موجود بیفزایند، به این منظور که اقتدار مسیح را به این چیزها ببخشند. تصویر مسیح، آن گونه که در افسانه ها ترسیم شده بود، و ابتدا دهن به دهن می گشت و سپس به نوشته در آمد، بیش از پیش تبدیل به تصویر یک ابر انسان، تبدیل به مظهر تمام آرمان هائی شد که این فرقه جدید در ذهن خود

پرورنده بود. اما این تصویر در این فرایند دچار تناقضی روز افزون شد چرا که خصوصیات چندگانه آن دیگر با هم نمی خواند.

هنگامی که این فرقه از تشکیلی استوار برخوردار و تبدیل به کلیسائی فراگیر شد که یک گرایش معین بر آن تسلط یافته بود، یکی از وظایفش تشکیل مجموعه متونی ثابت، فهرستی از نوشته های نخستین مسیحی بود که آن را اصل می شناخت. این مجموعه طبیعتاً شامل آثاری می شد که با گرایش مسلط هم خوانی داشت. تمام انجیل ها و دیگر نوشته هائی که تصویری دیگر گونه از مسیح به دست می دادند به عنوان چیز هائی "کفر آمیز"، قلابی، جعلی که نمی توان کاملاً به آنها اطمینان کرد نفی شدند. این نوشته ها دیگر توزیع نمی شدند، در واقع تا آنجا که ممکن بود ممنوعه اعلام شده و نسخه های آن ها نابود شدند. به همین جهت تعداد معدودی از این نسخه ها بدست ما رسیده اند. آثاری که جزو این مجموعه پذیرفته شدند سپس "ویرایش" شدند تا در حد امکان هم خوانی داشته باشند. اما خوشبختانه این کار چنان سطحی انجام شد که رد پایهای اولیه، توصیف ای ناهم خوان، این جا و آن جا دیده می شوند و مسیر این تحول را بر ملا می کنند.

کلیسا به هدف اش که یک دست کردن عقاید در درون خود بود نرسید و نمی توانست هم برسد. تحول روابط اجتماعی پیوسته انواع و اقسام نظریات و حرکت های نوینی را در کلیسا پدید می آورد. و به برکت تضادهائی که در تصویری از مسیح که کلیسا آن را به رسمیت شناخته بود به رغم همه ویرایش ها و تصفیه ها باقی مانده بودند، این گرایش های متنوع همیشه می توانستند چیزی را در آن تصویر پیدا کنند که می شد به عنوان تکیه گاه مورد استفاده قرار داد. به این ترتیب نبرد تضادهای اجتماعی در چارچوب کلیسای مسیحی به صورت مجادله ای محض بر سر تفسیر کلمات مسیح آغاز به خودنمایی کرد، و تاریخ نویسان سطحی نگر فکر می کنند که تمام جنگهای بزرگ (و غالباً خونین) که در قلمرو مسیحیت زیر پرچم مذهب به راه افتاده اند چیزی جز جنگ بر سر کلمات نبوده اند. که خود جز نشانه ای تأثیر انگیز از حماقت بشر نیست. اما هر جا که یک پدیده توده ای اجتماعی به سطح حماقت محض انسان هائی که در آن شرکت دارند تنزل می یابد، این حماقت فرضی تنها نشان دهنده ناتوانی منقد و مشاهده کننده ای است که نتوانسته است تفکر خود را با آن چه که به نظرش عجیب و غریب می آمده است هم سو کند و ته وتوی شرایط مادی و نیرو هائی را که در بطن آن نهفته اند در بیاورد. این یک قاعده است که هر وقت که فرقه های مختلف مسیحی به جان هم می افتاده اند منافع حقیقی آن ها بوده است که با هم بر سر تفسیر سخنان مسیح در ستیز بوده است.

درست است که با پاکرفتن شیوه های نوین تفکر و با به محاق افتادن شیوه تفکر کشیشی، ستیز بر سر نحوه ادراک مسیح اهمیت خود را بیش از پیش از دست داده و به مو از ماست کشیدن محض از سوی الهیون تبدیل شده است، که درست برای این پول می گیرند که شیوه تفکر آخوندی را تا آنجا که می شود زنده نگهدارند. این ها، البته، در اداء پولی که می گیرند باید کاری بکنند.

نقد متاخر انجیل، که روش های پژوهش تاریخی و تحلیل منابع رادر مورد نوشته های انجیلی به کار می بندد، به جدال بر سر شخصیت مسیح چرخشی تازه داده است. تصویر سنتی مسیح را متزلزل کرده است؛ اما از آنجا که این کار، عمدتاً از سوی الهیون صورت گرفته، از موضعی که نخست توسط برونو بانز\* و سپس توسط دیگران، و بخصوص توسط آ. کالتف\*، اتخاذ شده کوتاه آمده است. این موضعی بود حاکی از این که با توجه به وضعیت منابع، هیچ دریافت نوینی از مسیح را نمی توان ارائه داد. نقد نوین انجیل، جستجو برای دست یافتن به چنین دریافت نوینی را دنبال می کند، و همواره به همان نتیجه ای می رسد که تمامی قلمرو مسیحیت در قرون پیشین به آن رسیده بود: هر یک از الهیون آرمان ها و روحیات خود را در تصویر مسیح ترسیم می کرد. توصیف های قرن بیستم، مثل توصیف های قرن دوم از مسیح، نه آن چه را که مسیح حقیقتاً آموزش می داد، بلکه آن چه را که سازندگان این توصیف ها می خواهند که مسیح آموزش داده باشد، نشان می دهند.

کالتف نیز بینانه بر این خیالپردازی ها انگشت می گذارد:

"از دیدگاه الهیات اجتماعی ادراک مسیح متعالی ترین بیان هر نیروی فعال اجتماعی و اخلاقی در هر دوران است؛ و در تبدلاتی که این ادراک مدام از سر گذرانده است، در رنگ باختن خصیصه های کهنه اش و جلا یافتنش با رنگ های نو، ظریف ترین ابزار را برای اندازه گیری تحولات حاصله در زندگی معاصر در دست داریم. از اوج آرمان های معنوی گرفته تا اعماق مادی ترین کنش هایش. این تصویر از مسیح گاه خط و خطوط متفکری یونانی را دارد، گاه خط و خطوط تفکر امپراطور روم را و گاه خط و خطوط تفکر ارباب فئودال را در یک روستا، استاد کار صنف، روستائی زجر کشیده و یا خط و خطوط تفکر شهروند آزاد را. و این خصیصه ها همواره حقیقی اند، همواره زنده و جاندارند، مادامی که الهیون مکتبی بر عهده نگیرند ثابت کنند که فقط فقط خصیصه های دوران خودشان خصیصه های مسیحی هستند که در انجیل ها مذکور است. دست بالا پیش این است که این خصیصه ها از این واقعیت ظاهری تاریخی

بخود می‌گیرد که هنگامی که جامعه مسیحی رو به گسترش یافتن و شکل گرفتن بود و اگرترین و حتی متناقض ترین نیروها با یک دیگر همکاری داشتند، و هر کدامشان با نیروهایی که امروز دست اندر کارند شباهت هائی داشتند. تصویری که ما از مسیح در دست داریم در نگاه نخست بسیار متناقض می‌نماید. اما هنوز هم برخی از خصیصه های قدیس قدیمی یا پادشاه آسمانی، با حتی رهبر کارگری را در بر دارد. اما این فقط بیان تضادهای درونی زمان ماست که با این تضادها عجین است."

و پیشتر گفته است:

"اکثر نمایندگان الهیات مدرن قیچی‌ها را بنا بر روشی انتقادی که محبوب داوود اشتراوس است روی منتخبات مزبور بکار می‌برند: بخش اسطوره ای انجیل‌ها چیده شده و دور انداخته می‌شود، و آن چه باقی می‌ماند گمان می‌رود که هسته تاریخی آن باشد. اما سرانجام حتی همین هسته تاریخی هم در دست های الهیون ناگزیر است خیلی لاغر از آب در آید... نام مسیح، درغیاب هرگونه دقت تاریخی، برای الهیون پروتستان تبدیل به بشکه ای تو خالی شده است که هر متالهی افکار خود را در آن می‌ریزد. یکی مسیح را هوادار خیلی امروزی اسپینوزا می‌کند، دیگری از او یک سوسیالیست می‌سازد، و در همان حال الهیات رسمی حرفه ای بالطبع به او در پرتو مذهبی دولت مدرن می‌نگرد. این اواخر رسم شده است که مسیح را بیش از پیش به عنوان نماینده تمام آن کوشش‌هایی که امروزه مدعی داشتن جایگاهی طراز نخست در الهیات پروس بزرگ هستند جا بزنند." [۱۰]

پس هیچ جای تعجب نیست که به اصطلاح تاریخ‌نگاری دنیوی گرا (سکولار) چندان نیازی به پژوهش در باره سرچشمه های مسیحیت نمی‌بیند اگر که از این دیدگاه شروع شود که مسیحیت آفریده یک شخص واحد بوده است. اگر این نظر درست می‌بود ما می‌توانستیم مطالعه در باره پیدایش مسیحیت را ول کنیم و توصیف آن را به متالهان شاعر مسلک خودمان واگذار کنیم.

اما به محض این که به مذهبی جهانی فکر می‌کنیم که نه محصول یک ابرشخص تک و تنها بلکه محصول یک جامعه است موضوع فرق می‌کند. اوضاع و احوال اجتماعی در زمان پیدایش مسیحیت کاملا شناخته شده و معلوم اند. و خصلت اجتماعی مسیحیت آغازین را تا اندازه ای به دقت می‌توان از روی نوشته های متعلق به مسیحیت نخستین مطالعه کرد.

آفریده های شاعرانه برای درک یک دوران غالباً بسیار مهم تر از دقیق ترین روایت های تاریخی اند. زیرا روایت های مزبور صرفاً چیزهای شخصی، خیره کننده، غیرعادی، را بیان می‌کنند که از کم ترین تأثیر تاریخی پایدار برخوردارند؛ آفریده های شاعرانه اما نگاهی به درون زندگی روزانه و زحمتکشی توده ها را در دسترس ما می‌گذارند، که همیشه و پیوسته تأثیر می‌گذارد و پایدارترین تأثیر را بر جامعه دارد، اما تاریخدان به آن بی توجه است زیرا به نظر او کاملاً معلوم و شناخته شده می‌آیند. به این ترتیب رمان های بالزاک برای ما یکی از مهم ترین منابع تاریخی در مورد زندگی اجتماعی در نخستین دهه های قرن نوزدهم فرانسه هستند.

---

ارزش تاریخی انجیل‌ها و اعمال رسولان را، به طور قطع، نمی‌توان هیچ بالاتر از اشعار هومر یا **ترانه نیبلونگ\*** شمرد. این نوشته ها ممکنست به شخصیت های تاریخی بپردازند اما اعمال آنها با چنان دخل و تصرف شاعرانه ای روایت شده اند که غیر ممکنست چیزی شبیه به توصیفی تاریخی را از این شخصیت ها به دست آورد، بگزریم از این که این شخصیت ها چنان با موجودات افسانه ای در آمیخته شده اند که بر مبنای این داستان ها به تنهایی، هرگز نمی‌توان تعیین کرد که کدام یک از این شخصییت ها تاریخی اند و کدام یک خیالی. اگر ما در باره **آتیلا\*** جز آنچه که **ترانه نیبلونگ** به ما می‌گوید نمی‌دانستیم، ناچار بودیم درباره او، هم چنان که در باره مسیح، بگوئیم که ما حتی به طور قطع نمی‌دانیم که چنین شخصی آیا هرگز در جهان وجود داشته است یا خیر، و آیا او همانند **دیگفرد\*** شخصییتی اسطوره ایست یا خیر.

اما چنین روایت های شاعرانه ای برای فهم اوضاع و احوال اجتماعی ای که این شخصییت ها در آن پیدایش یافته اند، و بازتابی راستین را از آن بدست داده اند فوق العاده با ارزشند، صرفنظر از این که مؤلفان آنها تک تک واقعییت ها و شخصییت های منفرد را تا چه اندازه آزادانه آفریده باشند. دانسته نیست که داستان جنگ **تروا\*** و قهرمانانش تا چه اندازه مبنای تاریخی دارند، و شاید هرگز دانسته نشود. اما در باره سرشت اوضاع و احوال در **دوران پهلوانی** دو منبع تاریخی دست اول را به صورت **ایلیاد** و **اودیسه** در دست داریم.

---

به همین ترتیب، از انجیل‌ها و اعمال رسولان هیچ چیز متینتی را در باره زندگی و مرام مسیح نمی‌توانیم بیاموزیم، اما چیزهای بسیار با ارزشی را در باره سرشت اجتماعی، آرمانها و آرزوهای جوامع نخستین مسیحی می‌آموزیم. هنگامی که نقد انجیل لایه‌های مختلفی را که در این نوشته‌ها یکی روی دیگری قرار گرفته‌اند آشکار می‌کند، به ما توانائی می‌بخشد که تحولات این جوامع را، دست‌کم تا اندازه معینی، پیگیری کنیم. در همان حال، منابع پدید آمده از سوی "مشركان" و یهودیان به ما امکان می‌دهد که در باره نیروهای محرکه اجتماعی ای که در همان زمان بر مسیحیت آغازین عمل می‌کردند و بر آن تاثیر می‌گذاشتند، به ژرف‌نگری به پردازیم. به این ترتیب می‌توانیم آن را به منزله محصول زمان خودش ببینیم و درک کنیم، و این مبنای هر گونه شناخت تاریخی است. افراد نیز می‌توانند بر جامعه تاثیر بگذارند، و به تصویر کشیدن چهره افراد بر جسته برای به دست دادن تصویری کامل از زمانه آن‌ها ضرورتی است بنیادی. اما تاثیر آنها، در مقیاس دوران‌های تاریخی، گذرا است، تنها آذینی بیرونی است که در نخستین نگاه توجه را جلب می‌کند اما در باره پی‌ها و بنیادهای آن ساختمان چیزی نمی‌گوید. اما این پی‌ها و بنیادها هستند که سرشت آن ساختمان و پاینده‌گی‌اش را تعیین می‌کنند. اگر این بنیادها را بتوانیم عریان کنیم، مهمترین نقش را در فهم کل این ساختمان ایفا کرده‌ایم.

---

Josephus\*David Strauss

\* \*Iliad

\*Bruno Bauer

A. Kalthoff\*

\*Tacitus \*Odyssey \*Nibelungenlied